



غلام محمد انصاری

نقدی بر شعر زیبای جناب پرتو نادری

عرض سلام بتمام دوستان شعر و ادب و جناب پرتو نادری صاحب . من شاعر نیستم ، مسلک من طبابت است و تلاش من در این زمینه مردم را در سطح روحی و فکری با مثبت اندیشیدن ، قوت قلب دادن است . زیرا آنچه بارش منفی و محتوای شکوه و شکایت دارد از نظر عصبی حیاتی سبب ضعف انسان و پژمرده گی در انسانها شده و مردم را از هم دور مینماید . دور ما دور وحدت و یکپارچگی ملت است . این وظیفه ای وجدانی و اساسی هر فرد آگاه افغان است تا از هر امکان و فرصت ، برای رسیدن به این هدف نجاتبخش کمک کند . با در نظر داشت این اصل طبی فوق اجازه بخود دادم تا با نادری صاحب درد دل کنم و آنرا با شما هموطنان عزیز در میان بگذارم . البته صاحب شعر ، سبک ، وزن و قافیه پرتو نادری صاحب است . تغییرات من فقط گستاخی سالم است . که از جناب نادری صاحب با وجود آن معذرت میخواهم .

انصاری

آفتاب دائم ز یک بر بر شده
می گسار نور پر ساغر شده

زورق خورشید با کافور نور
آسمان دریای پر گوهر شده

شهر ما مست خانه هوشیار هاست
مستگری جعد ها را آزر شده

کشتی اندیشه ها ساحل نشست
گویی اینجا بادبان سنگر شده

گر چه شب وارونه می پوشد قبا
وسعت اندیشه پر باور شده

گرچه ابرها آسمان پوشیده روی
روشن آفتاب ، روشنتر شده

کاخ سبز زنده گی در باغ قرن
بهر دشمن سوزن و خنجر شده

ابرهای گریه ها مست و خموش
بهر آزادی بهم یک سر شده

آفتاب از سوی دیگر بر شده
می گسار نور بی ساغر شده

زورق خورشید بی کافور نور
آسمان دریای بی گوهر شده

شهر ما بت خانه پندار هاست
بتگری را هر یکی آزر شده

کشتی اندیشه ها در گل نشست
گویی این جا بادبان لنگر شده

تا که شب وارونه می پوشد قبا
وسعت اندیشه بی خاور شده

آسمان از ابرها پوشیده روی
دامن بانوی باران تر شده

کاخ سبز زنده گی در باغ مرگ
ذره ذره سوزن و خنجر شده

ابرهای گریه ها لبریز خون
لاله های خنده ها پرپر شده

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

باغبان دروازه‌های باغ رست
چون قیام سبزه ها باور شده

هر چه در خر گاه آتش شهر من
زیر پوست شهر بس محشر شده

لحظه ها آبستن نو هستی است
باد و آتش بهر این همدر شده

رونق مه را دوباره آفتاب
داده با این خاک همسنگر شده

آسمان آرامگه نی خرگاه شب
چشمه چشمه اختران همسر شده

کوه ساران کوه قدرت کوه رزم
چشمه ساران چشمه های فر شد

هر کجا سم زد عالم ، ره گشاد
زنده گی زیبا و پر رنگتر شده

آرزو این دشت سبز نوبهار
کارون عشق را معبر شده

در فضای بیکران آسمان
نقش انسان فعال جوهر شده

آفتاب علم درخشد در دلم
واژه های شعر من آذر شده

روی کاغذ اشک رنگین قلم
جنت دست مرا کوثر شده

« تو » صدا کردی و کس پاسخ نداد
بهر « تو » هر گوش هستی کر شده

« ما » صدا زن ، سالها ها خواهی شنید

باغبان دروازه‌های باغ بست
بر قیام سبزه بی باور شده

رفته در خرگاه آتش شهر من
یا سیاووش در شراری در شده

لحظه ها آبستن سوگ است و مرگ
باد و آتش تا که همبستر شده

رونق مه را شکسته آفتاب
در میانه دیوی شب داور شده

آسمان خاکستر خرگاه شب
چشمه چشمه اختران اخگر شده

کوه ساران کوه آتش کوه دود
چشمه ساران چشمه های شر شده

بس که سم زد خنگ آتش هرکجا
زنده گی انبانی خاکستر شده

آرزو این دشت زرد خاکتود
کاراوان هیچ را معبر شده

چون قفس این آسمان، سیمرخ مهر
در قفس وا مانده مشیت پر شده

آفتابی می درخشد در دلم
واژه های شعر من آذر شده

روی کاغذ اشک رنگین قلم
جنت دست مرا کوثر شده

ما صدا کردیم و کس پاسخ نداد
یا که یکسر گوش هستی کر شده

پرتو نادری

گوش هستی رازاین «پیکر» شده

عاشق دلتنگ دوران ستم
سر به تسلیم جفاور شده

شکوه ها بیجاست پرتو نادری
بهر آزای نداها سر شده

از سرود شعر نامید گر چه سود
شعر رزم و جزم دلبرتر شده

د پانو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ